



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: احکام قطع

تاریخ: ۸ بهمن ۱۴۰۱

مصادف با: ۶ رجب ۱۴۴۴

موضوع جزئی: اختصاص مکلف به مجتهد یا شمول آن نسبت به مقلد - اقوال: دیدگاه اول

(اختصاص به مجتهد): بررسی دلیل سوم - بررسی اشکال دوم به دلیل سوم - دلیل چهارم و بررسی آن

جلسه: ۶۵

سال چهاردهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در اختصاص عنوان مکلف به مجتهد یا شمول آن نسبت به مقلد بود، آیا اینکه در عبارت شیخ انصاری آمده «المکلف اذا التفت الی حکم شرعی اما این يحصل له القطع او الظن او الشک» مختص مجتهد است یا شامل مقلد هم می شود؟
عرض کردیم دو دیدگاه در این باره وجود دارد: یک دیدگاه که سه دلیل را برای آن بیان کردیم این است که این اختصاص به مجتهد دارد. مهمترین ادله ای که برای این دیدگاه اقامه شده، این سه دلیل است. ملاحظه فرمودید که این سه دلیل نمی تواند اختصاص را ثابت کند، هر چند برخی مثل محقق نایینی، امام خمینی و بعض دیگر تأکید دارند که این عنوان مکلف در این عبارت مختص به مجتهد است. یعنی مجتهد است که اگر التفات و توجه به حکم شرعی پیدا کند یکی از این سه حالت برای او پیش می آید، یا قاطع می شود یا ظن پیدا می کند یا شک؛ این حالات به دلائلی که گفته شد نمی تواند به مجتهد تعلق بگیرد.

ادامه بررسی اشکال دوم

سوال:

استاد: به طور کلی (دیروز هم عرض کردیم) در مورد چیزهایی که انسان نمی داند، پرس و جو می کند. یک سیره ای در بین عقلاء عالم وجود دارد و آن رجوع جاهل به عالم است و این ربطی به مخبر ثقة یا خبر ثقة ندارد، عقلاء عالم سیره شان بر این است که آنچه که را نمی دانند را از کسی می پرسند که می داند، در همه امور، این امور مهمه را در بر می گیرد تا امور غیر مهمه. وقتی عقلاء عالم برای رفع جهل به اهل علم مراجعه می کنند، این قول و نظر آنها برای اینها حجت می شود؛ اصلاً در ادله مشروعیت تقلید، مهمترین دلیل همین سیره عقلاء مبنی بر رجوع جاهل به عالم است.

در خصوص موردی که شما گفتید مقلد به عنوان جاهل از وجود معارض به کسی مراجعه می کند که عالم است و او، قولش برای این شخص حجت است، قول عالم برای جاهل حجت است. این سیره ای است که به استناد آن می توانیم در مورد مقلد ادعا کنیم که مقلد درست است که خودش نمی تواند فحص از معارض، مقید و مخصص داشته باشد اما می تواند به کسی رجوع کند که او در این امور اهل علم است و قولش برای او حجت است. پس هیچ مشکلی پیش نمی آید مثل دوری که شما گفتید.

نکته‌ای که باید به آن اشاره کنم این است که دلیل سوم که جلسه گذشته مطرح شد، مبنی بر اختصاص، این بود که کسی که مخاطب این ادله است باید فحص کند، که آیا ادله معارض مقید و مخصص دارند یا ندارند، و چون فحص از این امور تنها از مجتهد ساخته است و مقلد توانایی چنین کاری را ندارد بنابراین حجیت امارات و اصول عملیه مختص به مجتهد است.

عده‌ای در پاسخ گفتند ما از راه ادله جواز تقلید و مسئله جواز افتاء و استفتاء و نیابت مسئله را حل می‌کنیم. یعنی در واقع مقلد وقتی اطلاعی از معارض ندارد به مجتهد رجوع می‌کند و مجتهد نیابتاً عن المقلد فحص کرده و جواب او را می‌دهد. از راه ادله جواز افتاء و استفتاء یا به تعبیر برخی تنزیل یعنی نازل منزله شدن، یعنی اینکه مجتهد نازل منزله مقلد می‌شود یا نیابت به این معنا که مجتهد نایب مقلد می‌شود، اینطور خواستند مسئله را حل کنند. یعنی گفتند امارات و اصول عملیه شامل مقلد هم می‌شود و در مواردی که باید فحص شود، مجتهد نیابتاً، تنزیلاً از مقلد این کار را انجام می‌دهد. پس تنها مشکل مسئله فحص است که این نیز از راه نیابت و تنزیل و استنابه حل می‌شود، زیرا خودش که نمی‌تواند فحص کند.

ما گفتیم اصلاً ادله جواز تقلید چنین چیزی را در بر نمی‌گیرد، نکته‌ای که می‌تواند این را تأکید کند همین مسئله سیره عقلاء است. سیره عقلاء مبنی بر رجوع جاهل به عالم، اگر تحلیل شود واقعا با مسئله نیابت و تنزیل و امثال آن سازگار است؟ یعنی عقلاء مثلاً می‌گویند ما به عالم رجوع می‌کنیم زیرا عالم نایب جاهل است، اگر عالم به چیزی یقینی پیدا کرد این یقینش نیابتاً عن یقین الجاهل است؛ آیا می‌توانیم عالم را در این حالات سه‌گانه، نایب جاهل بدانیم؟ یعنی عقلاء که سیره‌شان بر این است که اگر جاهل باشند به عالم رجوع می‌کنند از این باب است که یقین و ظن و شک عالم را نایب یقین و ظن و شک جاهل می‌دانند، آن را نازل منزله این می‌دانند؟ واقعا اینطور نیست، اساساً آنها به مسئله نیابت توجه ندارند. چون جاهل هستند به عالم رجوع می‌کنند و از او می‌پرسند، اما اینکه آن حالات سه‌گانه او نیابتاً عن المقلد باشد این اثباتش مشکل است.

به هر حال نیازی به این ادله نیست، نیازی به این راه‌های پر پیچ و خم نیست. راه همان است که گفته شد، امارات و اصول عملیه شامل مقلد هم می‌شوند؛ می‌ماند یک مشکل که در دلیل اشاره شده بود؛ یعنی مسئله فحص که از راه گفته شده، حل می‌شود، می‌گوییم مقلد خودش نمی‌تواند فحص کند، رجوع می‌کند به کسی که فحص کرده، چون او عالم است و قولش حجت است.

سوال:

استاد: در دلیل سوم فرمودند ادله یعنی امارات و اصول عملیه نمی‌تواند شامل مقلد شود، زیرا حجیت امارات و اصول عملیه مشروط به فحص از معارض است و چون این مقلد قدرت فحص ندارد و نمی‌تواند این شرط را تأمین کند، پس حجیت امارات و اصول نسبت به مقلد زیر سؤال می‌رود، زیرا شرط را نمی‌تواند تأمین کند.

در پاسخ گفته شد این شرط را لازم نیست خودش تأمین کند، از کسی که می‌داند سؤال کند کافی است، این چه ربطی دارد به مسئله‌ای که شما می‌گویید؟ او می‌گوید امارات و اصول عملیه حجیتش مشروط به این است و چون این شرط، شرطی است که مقلد از پس آن بر نمی‌آید پس برای او حجت نیست، پاسخ این است که چه کسی گفته که این شرط را باید خودش تأمین کند، مهم این است که او بداند این دلیل معارضی ندارد و برای این مسئله از مجتهد سؤال می‌کند. پس این مشکل نمی‌تواند مانعی باشد برای حجیت امارات و اصول عملیه.

دلیل چهارم

تا اینجا ادله اختصاص نتوانست اختصاص را ثابت کند، منتهی از این طرف دیدگاه شمول نیز با اشکالاتی مواجه است، یک موانعی وجود دارد که این موانع باید رفع شود. یعنی اگر کسی ادعا بکند که این ادله، امارات و اصول عملیه هم شامل مجتهد می‌شود و هم شامل مقلد، این بالاخره با یک موانعی مواجه است.

به تعبیر دیگر می‌توانیم بگوییم این مطلب که به عنوان مانع قول به اشتراک است خودش دلیل چهارم در مسئله قول به اختصاص است و آن عبارت است از اینکه در یک مواردی قطعا نمی‌توان پای مقلد را به میان کشید، مثل جریان استصحاب در شبهات حکمیه. شما می‌گویید امارات و اصول عملیه شامل مجتهد و مقلد می‌شود. ممکن است این را نسبت به بعضی از موارد بپذیریم؛ اما واقعا نسبت به بعضی از موارد امکان پذیرش آن نیست. مثل استصحاب در شبهات حکمیه؛ مقلد که نمی‌تواند در شبهه حکمیه یک حکمی را استنتاج کند؛ مثلا مجتهد با دلیل با روایات به این نتیجه رسیده است که اگر اوصاف سه گانه آب تعبیر کند به سبب نجاست (رنگ، طعم یا بو) آب نجس می‌شود؛ آب کر با این شرط می‌تواند متصف به نجاست شود، مثل استخری است که یک لاشه میتی یا حیوان مرده‌ای در آن افتاده و کر هم هست، اگر بو یا طعم یا رنگش عوض شود این آب نجس می‌شود، این لاشه را در می‌آورند و رنگ و بوی آب عوض شده است، بر اساس ادله حکم به نجاست آن می‌شود، حال مجتهد بعد از مدتی مواجه می‌شود با اینکه این آب دیگر بوی سابق را ندارد، یعنی زوال پیدا کرده، آن تغییر از بین رفته است و این آب مثل قبل شده است. شک می‌کند آیا زوال بو بنفسه، آن تغییری که در آب پدید آمده، اگر بنفسه زائل شد، آیا این آب کماکان نجس است یا نجاستش از بین می‌رود و طاهر می‌شود؟ یک وقت این آب اتصال به یک کری پیدا می‌کند یا باران می‌بارد و آن بو از بین می‌رود که وضعیت روشن است. اما اگر تغییر بنفسه صورت گرفت اینجا مجتهد تردید می‌کند که آیا نجاست این آب که قبلا ثابت بود، هنوز هست یا خیر؟ می‌رود جستجو می‌کند و در روایات چیزی پیدا نمی‌کند، اینجا شک در بقاء نجاست این آبی دارد که بنفسه تغییر آن زائل شده است. پس شبهه، شبهه حکمیه است، بحث در طهارت و نجاست آب است، اذا زالت التغير بنفسه، دلیل و روایتی هم پیدا نکرده است، اینجا استصحاب جاری می‌کند و حکم به نجاست می‌کند. شبهه حکمیه است، استصحاب جاری می‌کند و در این شبهه حکمیه با کمک استصحاب وظیفه عملی مکلف را تعیین می‌کند. مقلد که این کار را نمی‌تواند انجام دهد، وقتی با تغییر زوال بنفسه مواجه می‌شود باید رجوع به ادله کند و اگر دستش کوتاه بود، رجوع به اصل عملی کند و استصحاب در این موارد فقط از عهده مجتهد بر می‌آید نه مقلد. عرض کردیم که این بیان نیز می‌توان به عنوان دلیل چهارم در مسئله مطرح شود یا یک مانعی برای قول به اشتراک.

بررسی دلیل چهارم

پاسخ محقق عراقی

یک پاسخی محقق عراقی به این دلیل داده است که در اینجا نیز مقلد با رجوع به مجتهد مسئله را حل می‌کند. یعنی اگر اذا زالت التغير بنفسه، این آقا هم شک می‌کند تا حالا فرضا حکم نجاست این آب را می‌دانست، مجتهد به او گفته بود که این آب به استناد استصحاب نجس است، الان که مواجه می‌شود با زوال تغییر بنفسه، خودش که نمی‌تواند به روایات رجوع کند، می‌آید از مجتهد سوال می‌کند، می‌گوید آیا روایت یا دلیلی داریم که نسبت به چنین آبی که تغییرش بنفسه زائل شده باشد، حکم را بیان کند یا خیر؟ مجتهد نیز می‌گوید چنین روایتی نداریم، من جستجو کردم، ادله را بالا و پایین کردم، چنین چیزی نیافتم و من خودم نیز در بقای نجاست این آب شک دارم.

پس دوباره سؤال می‌کند که در جایی که شک دارید مثل اینجا چه می‌کنید؟ مجتهد می‌گوید من استصحاب می‌کنم، این هم استصحاب می‌کند و حکم به نجاست می‌کند، همین جا مجتهد می‌گوید لا تنقض الیقین بالشک، اینکه یقینت را به شک نقش نکن باید بناء را به یقین سابق بگذارید، لذا در این مورد نیز مقلد می‌تواند به این ترتیبی که گفتیم به مجتهد رجوع کند. لذا لا تنقض الیقین بالشک، درست است حجیتش مشروط به فحص از امور مختلف، روایات و ادله است، اما مقلد هم می‌تواند این کار را انجام دهد، در شبهات حکمیه نیز می‌تواند، پس این اختصاص به مجتهد ندارد.^۱

این بیان را یا به عنوان دلیل چهارم بر اختصاص و پاسخ آن می‌توان قلمداد کرد، یا پاسخی که محقق عراقی دادند را به عنوان دلیل بر اشتراک محسوب کرد. اما بهتر این است که این را به عنوان دلیل چهارم قلمداد کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ نه‌ایه الافکار، ج ۳، ص ۳ و ۴.